

# وقایع فارس

## و حوادث تنگستان

از سنه ۱۳۳۳ الی آخره ۱۳۳۵

### تصرف بوشهر

پس از ورود به برازجان برای آنکه تلگرافاً کسب تکلیف راجع بتوقف یا حرکت بشیراز بکاپیتان « آرتیکرن » رئیس ژاندارمری مینمایند تا دریافت جواب چون در روز وقت داشتند به بوشهر رفته وضعیت آنجا را مشاهده نمایند با اجازه سلطان ابوطالب خان با یکنفر ژاندارم بسمت بوشهر حرکت شب با حمدی رسیده و بواسطه آنکه نابلد بودند از هر پستی یکنفر ژاندارم برداشته صبح به برج مقام رسیده برای کسب اطلساقل قدری توقف کرده و از رئیس پست آنجا باقرخان وکیل از کیفیت اوضاع استفسار مینمایند مشارالیه اظهار میکند که در نزدیکی برج يك فوج سوار از انگلیسها منزل کرده لاینقطع بهانه جویی میکنند که اسباب زحمت ما را فراهم کنند اخگر دستور میدهد که باید خیلی عاقلانه رفتار کنید بهانه بد دست آنها ندهید هنگام سحر بطرف بوشهر حرکت میکنند در نیم فرسخی بوشهر به خط زنجیری بر می خورند بتصور اینکه نظامیان مشغول مشق هستند بسیر خود ادامه داده بمحض نزدیک شدن می بینند نفرات هندی اندهندی ها فوراً اطراف آنها را احاطه کرده ژاندارم همراه خواست دست به تفنگ بکند سلطان اخگر مانع میشود بواسطه آشنا نبودن بزبان آنها ممکن نمی شود علت عمل آنها را بفهمند بالاخره هر دو نفر را خلع سلاح و از اسب پیاده کرده در زیر کپری حبس مینمایند .

بی خوابی شب و گرمای روز بوشهر آنقدر تشنه شده بودند که زبان در دهانشان خشک شده بود هر چه با اشاره به هندیها می فهمانند که قدری آب بما بدهید مؤثر نمیشود پس از دو ساعت بلا تکلیفی بدون آنکه اسلحهها را مسترد دارند اسبهاشان را داده با اشاره می فهمانند که بطرف بوشهر

بروند آنها هم سوار شده میروند پس از رسیدن بکاروانسرائی که محل زاندارمری بود وارد میشوند .

نایب اول علی اصغر خان شهبندی که فرمانده زاندارمری بوشهر بود فریاد میکند شما چرا آمده خود را دچار مخاطره کرده اید علت شما تنش را می پرسند می گوید انگلیسها امروز صبح قبل از طلوع بوشهر را اشغال کرده و تمام ادارات را ضبط و بیرق انگلیس را بر فراز آنها برافراشتند و توسط موقر حاکم بوشهر اولتیماتومی داده اند که باید هشت ساعت از شهر خارج شویم والا اجباراً خارج خواهند کرد من تلگرافاً از شیراز تکلیف خواستم ولی بواسطه قطع سیم تلگراف موفق نشده ام و حال تکلیف خود را نمی دانم .

از عده نفرات سوال میکنند میگویند هشتاد و هشت نفراند هشت نفر مریض مابقی سلامت اند تعداد فشنگ شان را می پرسند معلوم میشود خیلی کم است از پشت بام مشاهده میکنند که قوای انگلیسها از چهار طرف چهار مسلسل بطرف اداره نصب کرده اند و محل آنها بطوری بمرکز زاندارها مسلط و سرکوب است بدون جهان پناه که یک نفر هم نمی تواند آنجا بچنگد ناچار برای کسب تکلیف با شهبندی نزد حکومت میروند پس از اصرار زیاد حکومت میگوید باید اولتیماتوم را قبول کنید والا همه کشته خواهند شد با امر کلی که حکومت میدهد حاضر برای تخلیه می شوند .

انگلیسها يك كتل و چند دو چرخه آهنی که با گاو کشیده می شد برای حمل اسباب زاندارها میفرستند و دور اداره را نیز احاطه میکنند پس از حاضر شدن و حرکت دو طرف آنها را سوار های انگلیسی احاطه کرده سلطان اخگر يك مشت خاك عزيز بوشهر را برداشته در دستمالی کرده بر روی قلب خود می گذارد در نیم فرسخی شهر که برای رفع عطش برای خوردن آب بقمه خانه سر راه مراجعه میکنند می بینند اهالی آنجا چون ابر بهار گریه میکنند بیش از پیش بر تآثرشان می افزاید .

دربین راه سلطان اخگر با علی اصغر خان قرار می گذارند بمحض

رسیدن ببرج مقام آنجا را سنگر کرده مقاومت کنند بمحض رسیدن ببرج می بینند قراولان انگلیسی در بالای برج اند بکلی مأیوس میشوند معلوم می گردد انگلیسها غفلتاً ببرج حمله کرده آنجا را تصرف نموده اند و ژاندارمهای آنجا را اسیر کرده اند !

در نزدیکی برج سوارهای هندی را می بینند که حاضر و مستعد بیکاراند بمحض رؤیت دور آنهارا محاصره و اسلحه آنها را می گیرند سپس مثل گله گوسفند آنهارا در بین خود گرفته و در آن آفتاب سوزان آنهارا بلا تکلیف و حیران نگاه میدارند .

سلطان اخگر از یکی از صاحب منصبان انگلیسی بفرانسه سؤال میکند رئیس شما کیست؟ او با انگشت نشان میدهد. خواهش مینماید اجازه بدهید با ایشان ملاقات کنم. اجازه نمیدهد ناچار شده بطرف آن صاحب منصب میدود دو نفر سوار هندی نیز با سرنیزه ایشان را تعاقب مینمایند برئیس مزبور که میرسند سؤال میکند که هستید و چه می گوئید اخگر می گوید شما بدون جهت و دلیل خاک مملکت ما را اشغال کرده و برای تخلیه بوشهر بما اتمام حجت دادید و ما هم قبول نموده حرکت کردیم علت اینکه اسلحه ما را گرفتید و ما را مانند اسرا احاطه کرده اید چیست؟ می گوید شما با شاه خودتان پاغی هستید جواب میدهد اولاً این گفته شما دروغ است بر فرض صحت شاه خود میداند با رعیتش شما حق ندارید در امور داخلی مملکت ما مداخله کنید .

چون حالا شما قوی تر از ما هستید میتوانید اراده خود را بر ما تحمیل کنید ولی ملتفت باشید که ما عده قلیلی بیش نیستیم و از کشته شدنمان هم وطن ماضعیف نخواهد شد ولی تاریخ نام شمارا تا ابد لکه دار خواهد کرد و به تمام دنیا خواهد فهماند که تمدن شما دروغی است. رئیس هنگ متأثر شده میگوید من شمارا رها میکنم که هر جای میخواهید بروید اخگر میگوید این کافی نیست بلکه باید اسلحه و امانیه ما را بدهید رئیس هنگ پس از تذکرات بسیار قانع میشود قرار میشود اسلحه آنها را بدهند و از مقمعه خود مقداری ویسکی بایشان تعارف میکند ولی مشارالیه با

شدت عطشی که داشته از قبول استنکاف مینماید میگوید بجای ویسکی بهتر است امر دهید ائاثیه مارا که دو چرخه ها حمل میکردند در بیابان ریخته و گاریها را برده اند بدهند که زودتر از هم دور بشویم صاحب منصب انگلیسی می گوید حمل ائاثیه شما بما مربوط نیست خود میدانید .

اخگره یفهمد مقصود آنها از گذشتن وقت است که در اولتیمانوم خودشان معین کرده اند که به بهانه خارج نشدن از منطقه متصرفه آن ها را اسیر کنند متعیرانه باطراف نگاه میکند اتفاقاً چشمش بیک گله شتر تنگستانیها می افتد که در حال عبور چرا میکنند .

ساربان آن ها را آواز داده میگوید وضعیت ما سخت است حرکت فوری ما لازم است آن هم بانهایت تأثر میگوید خود و شترانم را فدای شما میکنم با زحمت زیاد چون وسائل باربندی نداشت ائاثیه آن ها را بسترها بار نموده حرکت میکنند .

هر چند از پیش آمد آن روز همگی متأثر و غمگین بودند ولی بادیدن وطن پرستان ایرانی مثل قهوه چی و ساربان مسرور میشوند که وطن پرستی طبع ایرانیان است و باین ملت و وطن پرست میتوان کاملاً اعتماد نمود پس از مدتی راه پیمائی به پیش قراولان مجاهد چاه کوناهی و تنگستانی نزدیک میشوند .

از آن جا عبدهای را بطرف « چنادرک » حرکت داده سلطان اخگر خود به طرف سنگر هائیکه برای دفاع از پیش آمدن انگلیسها تنگستانیها و چاه کوناهی ها کنده و آماده کرده بودند رفته شیخ ناصر خان پسر شیخ حسین خان را که رئیس قراولان بود دیدار کرده ماقع خودشان را باومی گویند قول میدهد که میروم پس از انجام بعضی کارهای شخصی مراجعت کرده در این جنگ با شما شرکت خواهم کرد یکنفر از حاضرین مجلس میگوید اگر رفتید دیگر شمارا نخواهیم دید . اخگر جواب میدهد معلوم خواهد شد بر خواسته بچهار نعل خود را بچنادرک میرساند آن جا هم با شیخ حسین خان ملاقات کرده قرارداد می گذارند .